

کرده مدد کوس و لا و ان بکوش ز سیده و برق شمشیر
سواران ندیده پت غنچه داده در دست دشمن اسیر
الافاق من و انچون هر دو در پی هم دو ان هر دو یار
قسیم که پیش آمدی بقوت باز و پشکنندی و هر دو
عظیم که دیدی برور بر خیز بر کنیدی و فخر کنان کفیه
پت پیل کوتا کف و شانه کرد ان پسند
شیر کوتا کف و سر خیز مردان پسند « مادر ایحالت
بودیم که دو هند و از پس سنی سر بر آوردند و قصد
قتال و جدال کردند بدست یکی چوپا و در بغل ان
و کرکاوینچه جوار الکشم چه یابی پت پیرانچه
دارای ز مردمی و روزی که دشمن پسی خود آمد

در کتب کاتبان

بره آسوده ترکند رفتار در جزاست که موت الفقدار
راضی خیری ندارند که بجزرت بگذارند قطعه مرد و رویش
که بارستم و فاکه کشید « بدر مرک همانا که سبک بار آید
وانکه در لغت و آسانی و آسایش ز نیست « مردنش
زینمه شک نیست که دشوار آید « بهمه حال اسیری که بزند
بر پد « خوشترش دان ز امیری که گرفتار آید حکایت
برزکی را پرسیدم از معنی این حدیث که اعدا عدو کن گفتند
البتی بن چنینک گفت حکم آنکه هر ان دشمنی که با وی
احسان کنی دوست گردد و مکر نفس که چند آنکه مدارا پیش
کنی عداوت و مخالفت زیادت کند و قطعه فرستد که
شود آدمی بکم خوردن « و که خور و چو نهایی بود چو حجامد